

باری از آن مرکز عیب بخاری نبود **لامع** سر حیات در  
هم موجودات سار است زیرا که یکپارچه و ان من شی الا بح مجت  
و لکن تقهون چشم همیشگی است حضرت جی سخانه و تا نکونید  
و هیچ بد صفت حیات منشی **رباعی** چه صغیر چه ارکان چه دانه  
چه نبات مساریت در اجزای سر حیات گویند همه کاشی  
عذات **متبوع** خداوند رفیع الجات و ما رو بیل تسبیح بد  
لالت اشیا بر تنزیه و تقدس جی سخانه و تا و غیر تسبیح تنقی  
مخالف کشف انبیا و او بیاست علمم برهم و سر بان سر حیات  
در هر شیئی لواط سرمان هر هوبت البت است متصطفی  
اجیات در اشیا ما هر موجود در اجزای ذات مناسب که ظاهر  
میشود و در هر حالت و استعداد وی و کذا لجال فی لوازم  
الهیات علم و الاراده و القدره و غیره با بس ارضانه  
ان موجود را مزاجی باشد نزدیک با اعتدال چون انسان ظاهر  
مغود و در وصف حیات با جمیع لوازم با اعتدال و لکن  
منبع ان موجود را اعتدال دور باشد چون معدوم و نبات

و نبات صفت حیات و لوازم آن در وی پوشیده ماند  
بس مشایخ که مراد وی عالم کبریا باشد و در تعبیر از روحی اگر  
مقصود از او اولی است اشعار باشد پس بر این حیات در جمیع  
اجزای عالم جاد اکان او حیوانا و حیثه مراد با بل حیات طائفه  
که این ترا ابلت شرب شربان محبت و قابلیت قبول است  
معرفت باشد زیرا که ما عدا این طائفه در حکم عدم اند بلکه  
از عدم بسیار کم **رباعی** آنانکه بره عشق ثابت و دم اند  
در ملک فنا سپهر فزونی علم اند مقصود خلاصه وجود ایشانند  
با قهر با وجود ایشان عدم اند جو مشایخ که مراد وی اولی است  
ارباب محبت و خانواده و محابثت و مودت باشند زیرا که  
ازین طائفه که بحقیقت ایشان زنده اند و حیات حصار  
زنده اگر فانی بی در مشرق باشد و یکدوم غیب با هم متصل  
اند و با یکدیگر روی و یکدل **رباعی** عشاق تو کز شاوگر  
در رویشند چون تر ز راستی همه یکپوشند از غیب  
جو عاشق بنود در ایشانند بیکانه که عاشق است او و دوست